

آقای روحانی زاپیده کدام سیاست داخلی است و مذاکرات هسته ای

گفتگو با فرهنگ قاسمی



[این گفتگو را بشنوید](#)

چالش های نفس گیر مذاکرات هسته ای و چشم انداز آن!

تقی روزه



نقش بحران اقتصادی در آن چه که دولت ایران را به تداوم مذاکره و حصول توافق نسبی ترغیب می کند، بیش از سایر عوامل است و کلید آن نیز گشایش دیپلماتیک است. در سوی غرب و نیاز دولت آمریکا و اوباما، سوی عوامل دیگر، بطور خاص بحران دامن گسترخاورمیان و در رأس آن جنگ داخلی سوریه و پی آمدهایش در منطقه و عروج تروریسم و القاعده و یا طالبان در پاکستان و افغانستان و...

بالآخره ماراتن مذاکرات دور دوم در سطح وزرای خارجه کشورهای ۱+۵، حتی در وقت اضافی هم نتوانست به توافقی حول پیش نویسی که رأی زنی های اولیه حول آن صورت گرفته بود و انتظارش می رفت، و بعضا از آن به عنوان گفتگو و معامله قرن هم نام برده می شد، منجر شود. گرچه هنوز زود است که از شکست مذاکرات سخن گفته شود، و هیچ مذاکره کننده ای هم در شرایط کنونی تمایل ندارد که آن را شکست خورده بداند و گزینه دیپلماسی را در فقدان بدیل حاضر و آماده، با بن بست مواجه کند اما تردیدی نیست که ماشین گفتگو به درون یکی از دست اندازهای پیشروی خود افتاده است.

در طی این مهلت ده روزه ای که برای نشست دوم مقرر شد، قرار است چه

چیزی تغییرکند؟ چه کسی جلوبرود و چه کسی به عقب؟ آیا دشواری در این فاصله کمتری شود، یا بیشتر؟

بی تردید جنگ روانی و رجزخوانی از سوی طرفین، بخصوص ایران و البته اسرائیل که غائب و حاضر این نشست بوده و کوچکترین تحولات آن را زیر ذره بین گذاشته است بیشتر می شود. در ایران حسن روحانی بلافاصله فرصت حضور در اجلاس رأی اعتماد مجلس اسلامی را برای هشدار دادن به قدرت های جهانی و این که ایران ذره ای از خطوط قرمز خود عقب نخواهد نشست و با تحقیر و تهدید و تبعیض و تحریم نمی توان آن را به زانو درآورد، مغتنم شمرد. در نقش کارشکنی دولت اسرائیل به عنوان یکی مخالفان سرسخت توافق و نزدیک ترین متحد استراتژیک دولت آمریکا، که بشدت از احتمال حصول توافق برآشفته و خشمگین بود، همین بس که دایما توسط جان کری در جریان مذاکرات قرارداد داشت و به آن اطمینان خاطر داده میشد که از نظر آمریکا، هم چنان قرارداد ن بستن بهتر از یک قرارداد بد است و او هیچ گاه متحدان خود را تنها نمی گذارد. مهمتر از آن مخالفان دولت او باما و حامیان پروپاقرص اسرائیل در داخل آمریکا هستند که آن ها نیز نقش خود را بازی می کنند و بالأخره در خود نشست مشترک این نماینده دولت فرانسه بود که همسوبا اسرائیل و مخالفان داخل آمریکا سردمداری مخالفت از درون را برافراشت، تا جایی که مک کین با شعارزنده باد فرانسه، از نقش این کشور در ممانعت از یک قرارداد بد، به ستایش پرداخت!

البته معرکه این مخالفت ها و برخا مخالف نمائی ها، در داخل خود ایران بیشتر از همه جا داغ است. بالماسکه ۱۳ آبان و جنگ و جدالی که حول شعارمعرکه آمریکا ستیزی و نصب و چیدن بیلبردهای مرگ آمریکا در شهرتهران و کشور بوجود آمد نه فقط بخشی از یک کمپین سازمان یافته توسط حاکمیت و جنگ روانی گسترده ای بود که رژیم برای پوشاندن ضعف خود و ایجاد باصطلاح موازنه قوا در نبرد "نرمش قهرمانانه" با دشمن برپا کرد، بلکه درعین حال بخشا نیز ناشی از نبرد قدرتی بود که بین جناح های رژیم جریان داشته و دارد.

در مورد مذاکرات هسته ای می توان گفت بستری است با رؤیاهای متفاوت که در آن توافق روی واژه های کلی قادر نیست که جایگزین اقدامات واقعی از هردوسو شود. هم پوشانی واژگانی چون برسمیت شناختن حق استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای، یا ابداع فرمول هائی چون جلوگیری از تداوم و پیشرفت برنامه هسته ای ایران درحوزه های مختلف به عنوان گام نخست، استراتژی حرکت گام به گام و

متقابل، فرمول اخیرا بداع شده آمریکا مبنی بر کاهش جزئی تحریم ها و برگشت پذیر بودن آنها، همه و همه گرچه در زمره تلاش های تسهیل کننده برای گشودن کلاف سر درگم بحران هسته ای بشمار می روند، اما همانطور که غالباً پیرامون این پرونده گفته می شود، در اینجا نه کلیات بلکه جزئیات اند که مهم هستند. نه لفاظی ها و پروتکل های کلی که گام های عملی واجد اهمیت هستند.

در پشت خوش و بش ها و لفاظی های دیپلماتیک و واکنش های مقطعی، اگر نگاهی به کنه چالش ها و ریشه های بحران نداشته باشیم، قادر نخواهیم بود که برداشت واقع بینانه ای از زیر و بم این روند ها و چشم انداز آن داشته باشیم. بی تردید اهداف متضاد، و عدم توازن قوا بین دو طرف را باید از موانع عمده در دست یابی به یک توافق کلی مبتنی بر سیاست موسوم به بردبرد دانست. آن چه که بنام بی اعتمادی و برداشتن گام های اعتماد برانگیز از سوی دولت ایران نامیده می شود، بیان دیگری است از این واقعیت. از همین رومعضل را نمی توان صرفاً با بکارگیری فن و فنون مذاکره و یا تلاش برای رفع سوء تفاهم و یا حتی کارشکنی این یا آن دولت (فرانسه) تقلیل داد. مسأله اصلی آن است که در سوی ۱+۵، بلوک غربی آن، ایران و دولت آن به عنوان یک کشور اگر نه دشمن، دستکم مزاحم طبقه بندی می شود و هدف خلع سلاح هسته ای آن- ولو به شکل محترمانه- برای از بین بردن توانائی دست یابی به سلاح هسته ای و از جمله امکان غنی سازی اورانیوم و تأمین نظارات دائمی در مدنظر است. از این منظر با کشور و دولت ایران هم چون مزاحم و یا دشمنی تحت محاصره برخورد می شود. در سوی مقابل هم دولت ایران در پی نه حذف توانائی ها و امکانات موجود خود بلکه حفظ و قراردادن این توانائی های بقول خودش از بین رفتنی، در چهارچوب مقررات آژانس بین المللی به عنوان حق قانونی اعضا آژانس در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای و اعتمادسازی حول آن است (اما روشن است که در نزد قدرت ها، منشأ بی اعتمادی نفس خودرژیم و سیاست های آن است، و رفع آن نیز اگر بدلائلی در سرنگونی نباشد، فشار برای تبدیل آن به کشور دوست و دستکم بی خطر با شاخص های شناخته شده است). در مورد توازن قوا هم علیرغم شعارهای دهان پرکنی چون سیاست بردبرد و احتراز از بازی صفرصفر، اما در واقعیت امر این مذاکرات نه در شرایط برابر که تحت فشار اهرم تحریم های گسترده و اختلال جدی در جریان حیاتی اقتصادی و مراودات بانکی ایران صورت گرفته است و دولتهای غربی حاضر نیستند که این اهرم را بسادگی و در ازاء دست آوردهای کوچک و عقب نشینی های جزئی و دادن برخی وعده و وعیدها کنار بگذارند و باصطلاح ساختار نظام تحریم ها

را درهم یسکنند. با جنگ روانی و معرکه شعارمرگ بر آمریکا و بلوف هائی چون فرصت محدود و ناپایدار و نظایر آن هم نمی توان صورت خود را سرخ نگهداشت و بطور مصنوعی توازن قوا را برقرار کرد. بهمین دلیل قدرت های بزرگ خواهان گرفتن امتیازات بیشتری از ایران در همان گام های اول هستند و همه این کشاکش ها در اصل در راستای سیاست خلع سلاح "داوطلبانه" هسته ای هستند. گرچه طبق آنچه که جسته و گریخته از مذاکرات پشت پرده درز پیدا کرده، دولت ایران پیشنهاد تعلیق موقت فعالیت های هسته ای و از جمله غنی سازی ۲۰ درصدی را - ظاهرا برای شش ماه - پذیرفته است، اما در آزاء آن نه فقط خواهان گام های متقابل بیشتری در میزان حذف تحریم هاست بلکه خواهان آن است که در چهارچوب حرکت گام به گام، حق غنی سازی و رفع کامل تحریم ها در سند مشترک گنجانده شود. امری که با مخالفت صریح دولت فرانسه و می توان گفت همراهی ضمنی برخی دولت ها در میز مذاکره مواجه شده است. البته دولت فرانسه از مدتها پیش در سیاست خارجی خود همان سیاست دولت بوش و نئوکانها را درپیش گرفته و این سیاست را در مناطق تحت نفوذ خود در آفریقا و یا در لیبی هم بکار گرفته است و در مورد سوریه هم خواهان تسلیح گسترده اپوزیسیون و حمله نظامی بود و با عقب نشینی انگلیس و اوباما حسرت حمله هم بدلش ماند، و در حوزه اقتصادی هم البته خواهان سهم بیشتری در بازار منطقه (عربستان و عراق..) هست (نباید فراموش کنیم که دولت فرانسه در گذشته حتی تأسیسات هسته ای ایران را تهدید به بمباران هسته ای هم کرده است! در واقع فرانسه امروز تناقض بارزی است از دوگانه دولتی باصطلاح سوسیال دموکرات با سیاست خارجی نئوکانی!)، اما نباید فراموش کرد که این "وتوی" فرانسه برای ممانعت از توافق و در خواست امتیازات بیشتر ایران، بر زمینه ای صورت می گیرد که بقیه دولت ها هم بدرجاتی در آن سهم اند.

بهمین دلیل آن ها در اتاق خلوت خود- بدون حضور ظریف- تصمیم گرفتند که اولاً با احتراز از امضای فوری پیمان نامه به رأی زنی و مشورت بیشتری با همدیگر و مخالفان داخلی خود و متقاعد کردن سایر متحدین مخالف این قرارداد و البته هم چنین با در نظر گرفتن نتیجه دیدار رئیس آژانس هسته ای از ایران، امضاء معاهده مشترک را به تعویق بیاندازند. ثانياً این موافقتنامه را طوری تنظیم و تدقیق کنند که ضمن هموار ساختن گام های اولیه و تاکتیکی برای یگ گام به جلو حول توافق های به عمل آمده و براساس توقف پیشروی برنامه های موجود و نظارت بر آن، اما تا آنجا که ممکن است این توافق مغایر با برنامه حداکثری خلع سلاح هسته ای نشود و تا زمانی که لازم است اهرم

های اصلی فشار را حفظ شود. آن چه که لوران فابیوس و جان کری در پی مذاکرات پیرامون عجله نکردن، محتاطانه حرکت کردن و تدقیق ادبیات و فرمول ها به زبان آورده اند نشان دهنده همین واقعیت ها دارد*

این نکته را هم باید اضافه کرد گرچه رعایت ملاحظات تاکتیکی - تمرکز روی مسأله بحران هسته ای سبب شده است که فعلا تا اطلاع ثانوی بقیه موضوعات چالش برانگیزی چون رابطه ایران با آمریکا، بحران سوریه و منطقه و از جمله حزب اله و بحران فلسطین و اسرائیل و یا نقض خشن حقوق بشر و سرکوب های داخلی ایران... منجمدگشته و روی میز مذاکره گذاشته نشود، اما واقعیت آن است که نمی توان آنها را به عنوان پس زمینه های صحنه و دخیل در اتخاذ رویکردهای هر طرف نادیده گرفت. بهمین دلیل طومار باز نشده ای از خواست و توقعات نانوشته از دولت ایران و سیاست های راهبردی آن وجود دارد که تمکین به نظم و مقررات مورد نظراین قدرت ها در منطقه و جهان از اهم آنهاست. بدلیل همین پیوستگی موضوعات چالش برانگیز با یکدیگر، چشم انداز توافق کلی در افق کنونی نامحتمل بوده و در مورد مساله مشخصی چون بحران هسته ای نیز امکان دستیابی سریع به یک توافق واقعی و بدون چالش نیز ضعیف است.

اما این به معنای آن نیست که امکان برداشتن گام هایی در جهت کاستن از دامنه بحران نیز ناممکن باشد. عوامل و شرایطی در هردو سو عمل می کنند که نیاز و اشتیاق نسبی به همکاری و کاهش بحران هسته ای و منطقه ای را بشیوه مسالمت آمیز تقویت و لاجرم اجتناب از اعلام شکست مذاکرات را تقویت می کند؛ قبل از هر چیز در سیاست مبتنی بر رقابت و تنازع قدرت ها، انداختن باصطلاح زنگوله به گردن حریف تحت فشار قرار گرفته و تحمیل گام های عملی و مشخص در شرایطی که در هم شکستن کلی آن بهر دلیل در دستور کار نباشد مهم است. گام هایی که به نوبه خود نحوه برداشتن گام های بعدی و مسیر تصمیم گیری ها بعدی را روشن تر خواهد کرد. پیمان نامه ای هم اگر مورد توافق قرار گیرد، چنان کلی تا آنجا که به وعده ها مربوط شود چنان کلی و چند پهلو خواهد بود که از یکسو جلوی این گام های مشخص را نگیرد و از سوی دیگر دست و پای قدرت های بزرگ را در برداشتن گام های بعدی و یا استفاده از اهرم فشار نبندد.

نقش بحران اقتصادی در آن چه که دولت ایران را به تداوم مذاکره و حصول توافق نسبی ترغیب می کند، بیش از سایر عوامل است و کلید آن نیز گشایش دیپلماتیک است. در سوی غرب و نیاز دولت آمریکا و اوباما، سوای عوامل دیگر، بطور اخص بحران دامن گستر خاور میانه و در

رأس آن جنگ داخلی سوریه و پی آمدهایش در منطقه و عروج تروریسم و القاعده و یا طالبان‌یسم در پاکستان و افغانستان و... در شرایطی که اهرم‌های نظامی شکست خورده و یا پاسخ نداده است، ایجاب می‌کند که از اهرم دیپلماسی به جای توسل به اهرم نظامی بهره برداری فعال‌تری بشود. تجربه خلع سلاح شیمیایی سوریه و از جمله همکاری ایران در این زمینه، و قبل از آن و مهم‌تر از آن تحولات داخلی ایران که به انتخاب روحانی منجر شد، با توجه به چراغ سبزهایی که دولت ایران در مهار بحران سوریه و تروریسم می‌زند- دودلیل مهم برای تقویت گزینه دیپلماسی در کل سیاست خارجی دولت آمریکا و سایر متحدینش - بجز فرانسه- گشته است. گرچه پیچیدگی‌ها و تناقضات ساخت قدرت و به تبع آن سیاست‌های حاکم بر ایران با نوعی عدم قطعیت همراه است، با این همه دولت‌های بزرگ بی‌میل نیستند که با اتخاذ سیاست‌های مصالحه‌جویانه‌تری که در جهت تقویت اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گراها در مقابل تندروها و باندهای نظامی- امنیتی باشد- بخصوص با در نظر گرفتن تجربه برخورد منفی با فرصت‌های بدست آمده در دوره خاتمی- البته بشیوه‌ای محتاطانه و گام به گام- درصدد استفاده از فرصت‌های موجود و تنظیم گام‌های بعدی برآن اساس هستند. از همین رو قویا در پی ممانعت از شکست مذاکرات هستند. البته هیچ عامل تضمین‌کننده‌ای برای دستیابی به توافق پایدار وجود ندارد.

بطور خلاصه می‌توان گفت که تاکتیک توقف پیشروی هسته‌ای ایران و نظارت بر آن، در درون خود حاوی رویکردهای متفاوت و متضادی است؛ از یکسو مخالفان داخلی اوباما فرانسه و اسرائیل آن را برسمیت شناختن توان هسته‌ای رژیم ایران می‌دانند. رژیم اسلامی نیز با شرط تضمین حق غنی‌سازی و تعهد به لغو تحریم‌ها در راستای حرکت گام به گام با آن موافق بوده است، سیاست آمریکا و انگلیس و تاحدی آلمان نیز اساسا در میانه این دو و براساس حرکت گام به گام و حفظ اهرم‌های فشار بوده است. بنظر می‌رسد در نهایت فشار سنگین اسرائیل و حامیان‌ش از بیرون که چرا این همه عجله برای توافق! و فرانسه از درون، نهائی شدن پیش‌نویس روی میز را به محاق برده است. وجود رؤیاهای متفاوت، نگاه تاکتیکی و پراگماتیستی به کل معضل، در کنار نگاه حداکثری به خلع سلاح هسته‌ای ایران و کارشکنی‌گرایش‌های مخالف، امکان توافق براساس فرمول توقف پیشروی هسته‌ای را - که حتی با تعلیق موقت غنی‌سازی شش ماهه نیز همراه بوده است- شکننده کرده و با چالش مهمی مواجه ساخته است. شاید تداوم مذاکره و حفظ امید برای دستیابی به توافق‌های آتی را بتوان مهمترین دست‌آورد و پیام مذاکرات ژنو ۲ بشمار آورد. در کشاکش رویکردها، فعلا سیاست نباید عجله کرد و

محتاط بود تفوق پیدا کرده است. بنظرمی رسد که در لحظه نود تصمیمات تازه ای در اتاق خلوت اتخاذ شده است که باید منتظر درز و نشت آن ها بود. و پاسخ این سؤال که مشمول مرور زمان کردن به سود چه رویکردی تمام خواهد شد را باید به سیر تحولات و عوامل پیچیده ای گذاشت که به مرور روشنی بیشتری پیدا خواهد کرد.

در پایان این نوشته ناگفته نماند که بحران هسته ای جنبه های گوناگونی دارد که پرداختن به آن ها خارج از هدف و حوصله این نوشته است. چنان که شکسته شدن تابوی مذاکره با "شیطان بزرگ" و پی آمدهای آن در ساخت قدرت و ترک خوردن هویت رژیم و یا رابطه مسائل زیست محیطی با انرژی هسته ای و توسل به دیپلماسی پنهان و پشت پرده تنها بخشی از آن است.*۲

۲۰۱۳-۱۱-۱۰

*۱- فرانسه: هنوز در مرحله توافق هسته ای با ایران قرار نداریم:

http://www.radiofarda.com/content/f۴_france_minister_iran_deal_not_far/۲۵۱۶۴۳۱۷.html

کری: مذاکرات هسته ای ایران و ۵+۱ با حفظ تحریمها ادامه خواهد یافت:

http://www.radiofarda.com/content/o۲_kerry_iran_nulcear_deal/۲۵۱۶۳۸۷۹.html

*۲- در این رابطه می توانید نگاهی به دو نوشته زیر داشته باشید: مقاله رمزگشایی از یک عبارت دوپهلوی:

http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۰۹/blog-post_۲۵.html#more

معضل واقعی چیست؟

http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۱۰/blog-post_۱۲.html#more

پیامد سیاسی خصوصی سازی

محمد مالجو



با عنایت به ساخت سیاسی در ایران که قواعد ایدئولوژیک مشخصی را برای ورود به جرگه‌ی نخبگان از جمله نخبگان اقتصادی مقرر می‌دارد، هر نوع اجرای سیاست خصوصی‌سازی که درصدد انتقال دارایی‌های دولتی به بخش‌های غیردولتی است ضرورتاً به تقویت فزاینده‌ی هسته‌ی اصلی قدرت می‌انجامد.

تارنمای الف در ابتدای دهه‌ی نود شمسی و در آستانه‌ی ششمین سال از دوره‌ی حاکمیت دولت احمدی‌نژاد نوشت: «فصل جدیدی از تقسیمات اقتصادی از حیث مالکیت و مدیریت در حال شکل‌گیری است... با افزایش نقش نیمه‌دولتی و شبه‌دولتی‌ها که ظاهر خصوصی دارند... وزن و تناسب قدرت در کشور به هم می‌ریزد... نوعی قدرت اقتصادی در حال شکل‌گیری است که به‌سادگی در قدرت سیاسی و نظامات اجتماعی دست‌اندازی می‌کند... با این مدل کم‌کم نحوه‌ی توزیع قدرت سیاسی نیز تغییر می‌کند. منشأ قدرت از ناحیه‌ای خواهد شد که نه نظارت‌پذیر است و نه دموکراتیک.» عنوان مطلب کاملاً محتوای نوشته را بازتاب می‌داد: «دیکتاتوری شبه‌دولتی‌ها چگونه شکل می‌گیرد؟»

تحلیل تارنمای الف با دست‌کم یک دهه عقب‌افتادگی از تکوین واقعیتی که درصدد تبیین شکل‌گیری‌اش بود به پیامد سیاسی خصوصی‌سازی گسترده‌ای اشاره داشت که از ابتدای دهه‌ی هفتاد شمسی با دولت به‌اصطلاح -سازندگی آغاز شده و طی اولین نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد شمسی با دولت به‌اصطلاح اصلاحات استمرار یافته و طی دومین نیمه‌ی همین دهه با دولت های نهم و دهم به شتابی فزاینده دست یافته بود. در همان سال‌هایی که اقتصاددانان بازارگرا و جناح‌های دموکراسی‌خواه اصلاح‌طلب از سیاست خصوصی‌سازی با حرارت دفاع می‌کردند، صداهای کم‌شمار و بی‌طنین بودند که در فضایی زیر سیطره‌ی تب بازار آزاد به‌روشنی وضعیت سیاسی امروز را پیش‌بینی می‌کردند: نتیجه‌ی سیاست خصوصی‌سازی در ساختار سیاسی ایران عبارت خواهد بود از شکل‌گیری انحصارهایی در بطن هسته‌ی سخت قدرت و ازاین‌رو تغییر فزاینده‌ی توازن قوای سیاسی به زیان موج دموکراسی‌خواهی.

صدایی که شنیده نشد

در ۲۷ فروردین سال ۱۳۸۱، یک دهه پس از آغاز سیاست خصوصی‌سازی و یک دهه پیش از شتاب‌گیری‌اش، در روزنامه‌ی اصلاح‌طلب بنیان‌چنین مدعی شدم: «نظر به مناسبات خاص میان حوزه‌ی قدرت و حوزه‌ی ثروت در ایران دهه‌های اخیر، چنین می‌نماید که خصوصی‌سازی احتمالاً از جمله به

تقویت فزاینده‌تر قدرت مخالفان حقوق مدنی و سیاسی شهروندان نیز بینجامد و از این‌رو بسا که مطالبه‌ی آزادی بیان و اندیشه و حق -مشارکت شهروندان در اعمال قدرت سیاسی را غیرمستقیم هر چه دیرباب‌تر سازد.»

این نتیجه را از چند مقدمه استنتاج کرده بودم: «یکم،... خصوصی‌سازی پدیده‌ای عمیقاً سیاسی است، پدیده‌ای سازمان‌دهی‌شده از بالا که هدفش عبارت است از بازآرایی نهادهای مختلف جامعه به قصد مقدم‌شمردن منافع و مصالح برخی گروه‌ها بر منافع و مصالح گروه‌های دیگر، دوم،... خصوصی‌سازی در هر جامعه‌ای که پیاده شود متناسب با ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن جامعه به شکل خاصی می‌انجامد که هم به قدرت و برنامه‌های سیاسی و ایده‌های پیاده‌کنندگان بستگی دارد و هم به تاریخ و فرهنگ و سنت و شکل‌بندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک جامعه‌ی مربوطه... سوم، قاعده‌ی جابه‌جایی نخبگان در جامعه از اهم این عوامل است که ... جزء لاینفک فرهنگ سیاسی نظام سیاسی مستقر در ایران بوده است... بر طبق قاعده‌ی ایدئولوژیک جابه‌جایی نخبگان، «آن کسانی در زمره‌ی نخبگان جامعه قرار خواهند گرفت و از امکاناتی برای ورود به جرگه‌ی نخبگان جامعه برخوردار خواهند شد که همسو و همراه با ایدئولوژی انقلابی بوده و در دفاع از آن فعالیت کنند»... این قاعده البته بیشترین ضمانت اجرا را در عرصه‌ی سیاسی داشته است... م‌هر این قاعده، گیرم کم‌رنگ‌تر، بر سایر پهنه‌های زندگی ایرانی نیز خورده است، محض نمونه بر بدنه‌ی اداری و بدنه‌ی دانشگاهی از صدر تا ذیل... چهارم، قاعده‌ی جابه‌جایی نخبگان... در عرصه‌ی زندگی اقتصادی نیز مصداق دارد... پنجم، متعاقب تحولات عرصه‌ی سیاسی از دوم خرداد بدین سو، قدرت سیاسی بخشی از نیروهای سیاسی در بدنه‌ی دموکراتیک نظام سیاسی رو به افول گذارده است. این بخش از نیروهای سیاسی اتفاقاً همان نیروهایی هستند که برای بهره‌گیری تمام و کمال از قاعده‌ی ایدئولوژیک جابه‌جایی نخبگان در عرصه‌ی اقتصادی بیشترین استعداد را دارند و از این‌رو می‌توانند افول قدرت سیاسی از کفرفته را... از رهگذر سیاست خصوصی‌سازی با تحصیل قدرت اقتصادی بیش از پیش بازسازی کنند و سوای امکانات اقتصادی چشمگیری -که به مدد بخش‌های غیرانتخابی بدنه‌ی سیاسی در اختیار دارند عرصه‌ی های جدیدتری را نیز در فعالیت‌های اقتصادی از آن خود کنند، فارغ از حداقل نظارت‌های بالفعل یا بالقوه‌ای که به‌رحال در بخش دولتی تصورپذیر است. ششم، ... فرایند خصوصی‌سازی در عرصه‌ی اقتصاد به‌واقع میدان مساعدی از جمله برای تقویت فزاینده‌ی قدرت اقتصادی جریان‌سازان است.» تب تند طرفداران بازار آزاد مطلقاً گوشه‌ی برای

شنیدن صداهای مخالفخوان باقی نگذاشته بود.

تقویت هسته‌ی سخت قدرت در نظام سیاسی مستقر

گزارش مفصلی تحت عنوان «بررسی مشارکت بخش‌های نظام اقتصادی در فرایند خصوصی‌سازی در ایران طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰: با تأکید بر جایگاه بخش خصوصی واقعی» که به سفارش اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران و زیر نظر عباس آخوندی در سال ۱۳۹۱ منتشر شد مهم‌ترین مؤید تجربی برای درستی همان صداهای بی‌طینتی است که یک دهه پیش درباره‌ی پیامد سیاسی خصوصی‌سازی هشدار داده بودند. بر طبق این گزارش، مجموع ارزش واگذاری سهام دولتی طی حدفصل سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۰ بالغ بر ۸۳۲۹ میلیارد ریال بوده است که حدود ۷۸ درصد از این مبلغ از مجرای بورس و حدود ۹ درصد از طریق مزایده و حدود ۱۳ درصد نیز از طریق مذاکره و واگذار شده بود. چنین فرایندی در دهه‌ی هشتاد و رو به اوج گذاشت. مجموع ارزش واگذاری سهام دولتی طی حدفصل سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۰ بالغ بر ۹۹۱۲۳۹ میلیارد ریال بوده است که حدود ۳۴ درصد از این مبلغ از مجرای بورس و فرابورس و مزایده و مذاکره و حدود ۳۴ درصد از طریق سهام عدالت و حدود ۳۲ درصد نیز از طریق رد دیون و واگذار شده بود. ابعاد خصوصی‌سازی در دهه‌ی هشتاد و دو برابر ۱۱۹ برابر از دهه‌ی هفتاد بزرگ‌تر بوده است. بررسی‌های تفصیلی گزارش اتاق بازرگانی نشان می‌دهد مهم‌ترین برنده‌ی خصوصی‌سازی‌های گسترده‌ی دهه‌ی هشتاد در حقیقت بخش عمومی غیردولتی، نهادهای نظامی و انتظامی، بنیادهای عام‌المنفعه‌ی مذهبی و فرهنگی و علمی، و نهادهای حکومتی و انقلابی بوده‌اند. از باب نمونه، حدود ۴۷ درصد از واگذاری‌هایی که به شیوه‌ی رد دیون در دهه‌ی هشتاد به عمل آمده به این مجموعه‌ها تعلق یافته است. بخش قریب به اتفاق این دسته از موجودیت‌های اقتصادی کاملاً به کلیت هسته‌ی سخت قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران تعلق دارند. چند نمونه به دست می‌دهم.

از بخش عمومی غیردولتی آغاز می‌کنم. بر اساس آخرین مصوبات قانونی تا پایان سال ۱۳۸۷ برخی از مهم‌ترین نهادهای بخش عمومی غیردولتی عبارت بوده‌اند از بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته‌ی امداد امام خمینی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، بنیاد پانزده خرداد، سازمان تبلیغات اسلامی، مؤسسه‌ی جهاد نصر، مؤسسه‌ی جهاد استقلال، مؤسسه‌ی جهاد دانشگاهی، مؤسسه‌ی جهاد توسعه، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، و کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی.

نهادهای نظامی و انتظامی مشتمل‌اند بر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی،

نیروی مقاومت بسیج، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران با انبوهی از مؤسسات مالی و اعتباری و بانکها و شرکتهای سرمایه‌گذاری و شرکت‌های پیمانکاری و سایر شرکتهای تابعه‌شان نظیر قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا، بنیاد تعاون سپاه، بنیاد تعاون ناجا، مؤسسه مالی و اعتباری مهر، شرکت سرمایه‌گذاری توسعه‌ی اعتماد، شرکت شهریار - مهستان، شرکت ناجی غرب، شرکت سرمایه‌گذاری مهرگان، شرکت سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایران، مؤسسه‌ی پسانداز و قرض‌الحسنه‌ی قوامین، بانک انصار و غیره.

شاخص‌ترین نهادهای عام‌المنفعه نیز عبارت هستند از آستان قدس رضوی، آستان حضرت معصومه، بنیاد فرهنگی مصلی‌نژاد، بنیاد بارانداز، بنیاد علوی، مؤسسه‌ی خیریه‌ی علی و حسین همدانیان، مؤسسه‌ی خیریه‌ی بیت‌الرضا، مؤسسه‌ی درمانی و بهداشتی موسوی، بنیاد خیریه‌ی ۲۲ بهمن، بنیاد رفاه مسلمین، مؤسسه‌ی جامعه‌ی الامام صادق، بنیاد دینی و فرهنگی صدوق بزرگ، و غیره.

استمرار سیاست خصوصی‌سازی

تحلیل‌های متنوع و فراوانی درباره‌ی بن‌بست دموکراسی نوپای دوم خرداد و شکست سیاسی جنبش سبز طی سال‌های اخیر عرضه شده است اما هنوز پژوهشی درباره‌ی سلسله‌شکست‌های سیاسی نیروهای اصلاح‌طلب در پرتو پیامدهای سیاسی اجرای سیاست خصوصی‌سازی و تغییر حاصله در توازن قوا میان نیروهای سیاسی حاضر در صحنه‌ی سیاست رسمی ایران به عمل نیامده است.

این عدم توازن به زیان نیروهای اصلاح‌طلب کماکان برقرار است. از قضا همین عدم توازن است که آخرین پرده از جریان خصوصی‌سازی در سال ۱۳۹۲ را کماکان به نفع خصوصی‌سازی در راستای منافع هسته‌ی سخت قدرت شکل داده است. دولت دهم در آخرین سال حاکمیت خود دوباره درآمدهای عظیم حاصل از واگذاری دارایی‌های دولتی را در بودجه‌ی سال ۱۳۹۲ گنجانده بود. مجلس شورای اسلامی نیز بر فروش ۳۷ هزار میلیارد تومان از سهام شرکتهای دولتی در بودجه‌ی ۱۳۹۲ مهر تأیید زده بود. نهایتاً شورای نگهبان نیز مصوبه‌ی دولت و مجلس برای خصوصی‌سازی‌های گسترده را تأیید کرده بود. دولت یازدهم در اوایل آبان ۱۳۹۲ به این نتیجه رسید که امکان فروش ۳۷ هزار میلیارد تومان از سهام شرکتهای دولتی با ماهیت خصوصی‌سازی «واقعی» وجود ندارد و از این رو درصدد حذف ماده‌ی قانونی مرتبط با این فروش در اصلاحیه‌ی بودجه‌ی ۱۳۹۲ برآمد. اما مجلس قانون‌گذار در هشتم آبان با خواسته‌ی دولت مخالفت کرد و

نه فقط حذف این تبصره از قانون بودجه را نپذیرفت بلکه حتی به پیشنهاد دولت مبنی بر کاهش فروش سهام به میزان پنج‌هزار میلیارد تومان نیز تن نداد. نهایتاً فروش ۲۵ هزار میلیارد تومان سهام شرکت‌های دولتی به تأیید نهایی مجلس رسید.

واگذاری‌های گسترده‌ی دارایی‌های دولتی به بخش عمومی غیردولتی و نهادهای نظامی و انتظامی و بنیادهای عام‌المنفعه‌ی مذهبی و فرهنگی و علمی و نهادهای حکومتی و انقلابی در دولت یازدهم نیز کماکان ادامه دارد. تغییر توازن قوا میان نیروهای سیاسی حاضر در صحنه نیز کماکان به نفع هسته‌ی سخت قدرت با شتابی بیش از پیش ادامه دارد. استدلالی که متجاوز از یک دهه پیش در نقد سیاست خصوصی‌سازی ارائه شده بود در وضعیت کنونی با قوت به مراتب بیشتری معتبر است: با عنایت به ساخت سیاسی در ایران که قواعد ایدئولوژیک مشخصی را برای ورود به جرگه‌ی نخبگان از جمله نخبگان اقتصادی مقرر می‌دارد، هر نوع اجرای سیاست خصوصی‌سازی که درصدد انتقال دارایی‌های دولتی به بخش‌های غیردولتی است ضرورتاً به تقویت فزاینده‌ی هسته‌ی اصلی قدرت می‌انجامد.

برگرفته از تارنمای [www.iranpress.com](#)

دولت روحانی و سیاست اپوزیسیون

محمد اعظمی

مبارزه ما، اپوزیسیون دموکرات مدافع جدائی دین از دولت، معطوف است به استقرار دموکراسی، که از طریق عبور از جمهوری اسلامی دست یافتنی است. برای رسیدن به این هدف اهمیت دارد با صراحت از هر گامی که به سوی مردم برداشته شود استقبال کنیم و با هر اقدام و سیاست متضاد با منافع مردم، مبارزه کنیم.

حسن روحانی با وعده حل بحران اتمی و به حرکت درآوردن چرخ اقتصاد از طریق کاستن از دامنه تحریمها و باز کردن نسبی فضای سیاسی، در یک انتخابات غیردموکراتیک و غیر آزاد با رای مردم به قدرت رسید.

نوع نگاه او به مناسبات جهانی، در چارچوب نظرات و سیاست های رفسنجانی قرار دارد و اولویت نخست برنامه اش نیز، حل بحران اتمی و به حرکت در آوردن چرخ اقتصاد است، که در این زمینه امروز، جریانات قدرتمندی در داخل کشور با او همگام اند. جدا از اصلاح طلبان و کارگزاران، بخش نیرومندی از روحانیون سنتی و بازار و اقشار متوسط شهری، با این خواست توافق دارند. از نوروز سال گذشته خامنه ای نیز تغییر جهت داد (۱) و سیاستش در رابطه با آمریکا چرخید و به سمت حل بحران اتمی، که کلید کاهش دامنه تحریمهاست، متمایل شد. این چرخش با تردیدهای نیز همراه بوده است. عوامل متعددی می تواند دامنه این تردیدها را تشدید یا کمرنگ نماید. سالها بر طبل یک برنامه اتمی غیرشفاف و دشمنی با غرب و آمریکا کوبیدن، نیروی معینی را جلب می کند. تغییر سیاست، آن نیرو را بحرانی و مساله دار خواهد نمود. افزون بر این اختلافات و کشمکش نیروهای درون قدرت برای حرکت به سوی مذاکره با آمریکا و غرب، نیروی ماند تولید می کند. برخی شل و سفت کردن ها و کلی گوئی های خامنه ای در این دوره، تحت تاثیر این عوامل بوده است. جریان مخالف خط عادی سازی رابطه با غرب، عمدتاً در سپاه و ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی و در خود "بیت" لانه دارند. این جریان از تحریم سود هنگفتی به جیب زده و بازار قاچاق را در دست دارد. خامنه ای پایگاه و تکیه گاهش روی این نیرو است. از این نیرو تاثیر می پذیرد و از آن پشتیبانی می کند. اما چون در موقعیت رهبر نظام قرار دارد، ناگزیر است برای حفظ و تداوم نظام، چشم بر واقعیات پیرامون خود نبندد و به برخی الزامات ادامه حکومت خود تن دهد. او در اثر فشار تحریمها و احتمال بروز جنگ و شورش مردم، پس از سالها سرسختی، به این نتیجه رسید که ادامه آن سیاست، ممکن نیست. او می خواهد سکاندار و همه کاره این چرخش سیاسی باشد و از سوی دیگر چون از فشار و نارضایتی امنیتی ها و سپاه متاثر است، نه می خواهد و نه میتواند سیاستی روشن و بدون تزلزل داشته باشد. به اجبار و بسته به شدت فشار، مواضعش دستخوش نوسان می شود. برای خروج از این وضع دشوار، به کلی گوئی روی آورده تا قدرت مانور داشته باشد. پشتیبانی از سیاست خارجی دولت روحانی و همزمان انتقاد از برخی اقدامات آن، از نمونه هائی است که بیانگر چارچوب واقعیت کنونی خامنه ای است.

در عرصه سیاستهای داخلی، به نظر می رسد روحانی خود مایل به پیشبرد سیاست معتدل تری است. دامنه آن می تواند تا حد آزادی زندانیان سیاسی جنبش سبز هم کشیده شود. اما اجرای چنین سیاستی با

موانع و دشواری های مهمی روبرو است. اگر در عرصه سیاست خارجی در مجموع جریانات نیرومندی با روحانی هم رای اند، در عرصه سیاست داخلی، نه تنها این هم اندیشی وجود ندارد، بلکه نیروی ماند، قدرت زیادی در درون حکومت دارد. برآیند و تعادل قوا در میان آنها فعلا به آزادی محدود بخشی از زندانیان سیاسی، اجازه فعالیت و انتشار به برخی از روزنامه ها و فشار کمتر به روزنامه نگاران، فعال شدن نسبی گروه های اجتماعی و طرح مطالبات آنها انجامیده است. همزمان تلاش هایی برای ادامه اعدامها و تهدید فعالان سیاسی با هدف ایجاد ترس در جامعه به چشم می خورد. از ترکیب کابینه کاملاً می توان تعادل قوا و گرایشات درونی حکومت را دریافت. در دولت روحانی طیف های مختلف و گرایشات متفاوت درون نظام، از محافظه کاران تا کارگزاران و اصلاح طلبان میانه، حضور دارند. وزارتخانه هایی که به امر اقتصاد و روابط خارجی مربوط است همه با قول های انتخاباتی و سیاست مورد پذیرش روحانی، همخوان هستند. اما در مسائلی که به اداره امور سیاسی مربوط است نه تنها وزرای او با نظرات اعلام شده اش چندان توافق ندارند، بعضاً نیز نظیر قرار دادن پورمحمدی در راس وزارت دادگستری، صد و هشتاد درجه با وعده های انتخاباتی او مغایرند. تن دادن روحانی به فشارهای درونی، بیانگر این است که در همین شروع کار، او نظر و احساسات رای دهندگانی را که برای تغییر و بازشدن فضای سیاسی به صندوق ها روی آوردند، نادیده گرفت. همچنین با حذف زنان از وزارت در کابینه اش -نیمی از جمعیت کشور- نشان داد در چارچوب همین حکومت نیز نمی خواهد و یا نمی تواند به تمایل دستگاه ولایت و روحانیت کم توجهی نشان دهد.

برای داشتن درکی از امکانات و محدودیت های ایجاد شده در بالا و شناخت چشم انداز جامعه پس از انتخابات، خلاصت خود را فقط در چنبره کارهای انجام شده و یا وعده های فراموش شده روحانی طی دو ماهه اخیر گرفتار کنیم. نگاه به عملکرد او برای اتخاذ سیاست هر چند بسیار مهم است، اما کافی نیست. در ورای این اقدامات، آنچه که اهمیت دارد و می بایست در مرکز توجه ما قرار گیرد فضائی است که پس از انتخابات ایجاد شده است. همان فضائی که مردم را با رقص و پایکوبی به خیابانها کشاند، سینماگران را تشویق کرد تا برای خواسته های خود حرکت کنند، نویسندگان را امیدوار نمود تا علیه سانسور بسیج شوند و ... همگی بستری است که خارج از اراده حاکمان، امکان حرکت ایجاد می کند. توجه داشته باشیم که این فضا را نه روحانی و دولت او، که حرکت معنا دار مردم به جمهوری اسلامی تحمیل و بر جامعه حاکم نموده است. هم می شود برای پیشرفت مبارزه از این

فضا بهره گرفت و هم می توان با سیاستهای منفعلانه و دنباله روانه، فرصت سوزی نمود و یاس را گسترش داد. بی جهت نیست که مقامات امنیتی دست به کار شده اند تا با ایجاد ترس فضا را تحت کنترل خود درآورده، آن را بسته نگاهدارند. بعید نیست اقداماتی مشابه قتل های زنجیره ای نویسندگان و .. در برنامه داشته باشند. اقداماتی که اگر هم خامنه ای امروز - به دلایلی- با آن مخالف باشد، نتواند علیه آن موضع گیری کند. شعارهای تند ضد آمریکائی که این روزها دوباره جان گرفته و پوشاندن شهر با بنرهای ضد آمریکائی و علیه مذاکره، همه اقداماتی است برای خرابکاری در روندی که پیرامون عادی سازی با غرب در جریان است.

اهمیت مکث روی این فضا، توجه به چشم اندازی است که برای تشدید فعالیت و کمک به جنبش های مدنی مهم اند. نباید گذاشت این فضا سرد و منجمد شود. بخشی از مردم که برای تغییر به پای صندوق ها شتافتند همراه نیروئی که خواست تغییر را با رویگردانی از این انتخابات غیردموکراتیک دنبال کردند، امروز برای طرح مطالبات خود و مبارزه برای تحقق آن با همدیگر متحد و همراهند. این نیرو هم آفریننده این فضا بوده و هم اگر فعالانه وارد میدان شود می تواند از آن برای پیشرفت مبارزه و عقب نشاندن استبداد بیشترین بهره را برد.

کدام چشم انداز؟

چشم انداز آینده جامعه با چگونگی حرکت نیروهای سیاسی و جامعه مدنی پیوند دارد. امروز پیرامون برنامه اتمی و حل مساله تحریم ها در درون نیروهای راست افراطی به رهبری خامنه ای تفاوت بروز کرده است. اما در زمینه مسائل سیاسی، حدودا هم نظری وجود دارد. این تفاوت از جایگاه آنها در قدرت سیاسی نشات می گیرد. هر چند هنوز آنچنان وسعت نگرفته و مابه ازاء عملی پیدا نکرده است که بتوان آنها را کاملا متفاوت ارزیابی نمود. کماکان در راس تمامی ارگان های غیر انتخابی، راست ترین و افراطی ترین نیرو از جانب "رهبر" گماشته می شوند. کسانی که در توهم اصلاح رفتار خامنه ای این روزها جان گرفته اند و راست افراطی را از خامنه ای جدا می دانند، توضیح نمی دهند که چرا نهادهای وابسته به "رهبر" و نیروهای موثر آنها نظیر شورای نگهبان، ارگانهای امنیتی، سپاه و بسیج، انصار حزب اله، کیهان، بیت خود خامنه ای و ... در دست راست افراطی است؟ فشار تحریم ها و ترس از شورش داخلی خامنه ای را به عقب نشینی واداشته است. او نه از روی عقلانیت که به اجبار تن به چرخش در

برنامه اتمی داده است.

در سیاست داخلی، گشودن دریچه برای حداقل فضای تنفس، هنوز در حدی نیست که با تغییرات در سیاست خارجی هماهنگ شود. به رغم این، امروز مجموعه شرایط امکان مناسبی برای اتخاذ سیاست سازش با غرب برای سرکوب در داخل، فراهم نمی کند. مردم ایران جنبش بزرگ ۸۸ را تجربه کرده و امکانات زیادی برای مبارزه فرا رویشان قرار دارد. وسایل ارتباط جمعی صدای هر فریاد اعتراضی را به سرعت و وسیعاً به گوش مردم جهان می رساند. دولت های غربی و آمریکا نیز مدتهاست که سیاست مخالفت خود با جمهوری اسلامی را با نقض حقوق بشر نیز توجیه کرده اند. در این کشورها، رسانه ها و افکار عمومی جامعه می توانند نقش آفرین باشند و بر خلاف کشورهای استبدادی، حکومتیان در غرب برخاسته از رای آزاد مردم اند. از اینرو حل مساله تحریم ها بدون باز کردن حداقل فضا، بسیار دشوار شده است. افزون بر این جمهوری اسلامی امروز در موقعیت دهه ۶۰ نیست. از توان، امکانات و انسجام لازم برای سرکوب در ابعاد گذشته برخوردار نیست. در مجموع در چشم انداز، امکانات برای عقب نشاندن استبداد امیدوار کننده است.

سیاست اپوزیسیون؟

در برخورد با دولت روحانی در میان نیروهای اپوزیسیون سیاست های متفاوتی وجود دارد که بعضاً در نقطه مقابل هم قرار دارند. این سیاست ها هر چند طیف گونه و متنوع اند، اما سه سیاست، که هرکدام نیز رنگارنگ اند، قابل تشخیص است.

الف- بخشی از اپوزیسیون سیاست حمایت و توهّم پراکنی را پیگیری می کند. در میان طیف گسترده این بخش بعضاً گرایش وجود دارد که از نظر سیاسی حتی از خود روحانی بیشتر دلسوز این نظام استبدادی است. این گرایش خامنه ای را از راست افراطی جدا می بیند و نوک حمله اش را متوجه راست افراطی می کند. با نامه نگاری تلاش می کند رفتار خامنه ای را اصلاح و او را همراه یا حداقل بی طرف کند. اگر از این گرایش - که پیروان آن عملاً از اپوزیسیون خارجند و انتقاداتشان به اپوزیسیون غلیظ تر از انتقادی است که به حکومت دارند، - بگذریم، اساس نظر این بخش از اپوزیسیون، با پشتیبانی و انتقاد از روحانی مشخص می شود. این گرایش یا از روحانی انتقاد ندارد و یا اگر هم انتقادی دارد، معتقد است نباید بر زبان رانده شود. این نیرو برای اینکه انتقاد به فراموشی سپرده شود، فعلاً وظیفه ساکت کردن دیگران

و به تعویق انداختن انتقاد را بدوش گرفته است. یا زمان را برای انتقادات مناسب نمی بیند و یا آن را بهانه سوء استفاده طرف مقابل قرار می دهد. روحانی را "رئیس جمهور منتخب" می داند-گوئی انتخابات آزاد بوده است- و رای مردم برای عقب نشان دادن دستگاه ولایت را مشارکت در یک انتخابات سالم و رقابتی به حساب می آورد. اگر سیاست این گرایش بر مشی نیروهای منتقد و مخالف جمهوری اسلامی حاکم شود، عملاً به تقویت راست ترین جناح حکومتی کمک کرده جاده صاف کن تحکیم استبداد خواهد شد.

ب- بخش دیگری از اپوزیسیون که سیاست تند و رادیکالی دارد، عمدتاً نیروئی است که سیاست کردن را با طرح شعارهای ارزشی درهم می کند و مشخص ترین سخنش چنان کلی است که نه خود می تواند آن را عملی کند و نه مردم قادرند آن را درک کنند. این نیرو اساساً ایده آلهائی دارد و دستیابی به آنها را بی توجه به توان و امکانات پیگیری می کند. به همین دلیل از صحنه سیاست برکنار است. این نیرو کل جریانات حاکم را "سر و ته یک کرباس" می داند و "سگ زرد" را "برادر شغال" می پندارد. تفاوتها را جنگ زرگری می فهمد و خواهان سرنگونی این کل است. بدون آنکه راه رسیدن به سرنگونی را روشن کند.

ج- بخش دیگری از اپوزیسیون، نیروئی است که می خواهد واقعیت را مبنای اتخاذ سیاست کرده و ارزش ها را رهنما قرار دهد. این جریان برای تحقق ارزش ها سیاست کردن را با امکانات و توانائی ها و موانع فراروی خود و حریف مقابل می سنجد. نیروهای این طیف کمتر در باره دولت روحانی حرف مشخص زده اند و هنوز سیاست روشنی در رابطه با آن اعلام نکرده اند. درک و دریافت من از سیاست در قبال دولت روحانی چنین است:

برای اتخاذ سیاست اهمیت دارد که هم هدف های مهم مرحله کنونی را روشن کنیم و هم سیاست های خود را برای دستیابی بدان مشخص نمائیم. مبارزه ما، اپوزیسیون دموکرات مدافع جدائی دین از دولت، معطوف است به استقرار دموکراسی، که از طریق عبور از جمهوری اسلامی دست یافتنی است. برای رسیدن به این هدف اهمیت دارد با صراحت از هر گامی که به سوی مردم برداشته شود استقبال کنیم و با هر اقدام و سیاست متضاد با منافع مردم، مبارزه کنیم. البته برای استقرار دموکراسی خود را به اقدامات موردی محدود نمی کنیم. سیاست ورزی ما اساس ساختار و قانون اساسی نظام را نشانه گیری می کند. این چارچوب کلی و رئوس و منطق سیاست ورزی ماست که در برخورد با دولت

روحانی نیز راهنمای ما قرار دارد.

این چارچوب برای اتخاذ سیاست می تواند هم ما را از مقابله بیهوده با دولت روحانی پرهیز دهد و هم از دنباله روی از آن، باز دارد. این سیاست اگر درست اجرائی نشود، از سوئی ممکن است به سیاست حمایتی از حکومت، به صرف توقف اقدامات خرابکارانه گذشته اش، کشیده شود و از سوی دیگر این امکان وجود دارد که این اقدامات، دیده نشود و نسبت به اثرات مثبت آن برای بهبود زندگی مردم کم توجهی صورت گیرد.

بسیاری از سیاست های این حکومت طی این سی و چند سال گذشته مضر به حال جامعه بوده است. این حکومت بدون هیچ توجیهی بسیاری از فعالان سیاسی و مدنی، نیروهای جنبش سبز و حتی اصلاح طلبان معتقد به جمهوری اسلامی را، به زیر شکنجه کشانده و به اعترافات تلویزیونی وادر نموده است. اگر در نتیجه فشار مردم راهی جز آزادی این نیرو برای حکومت باقی نمانده باشد، ما به چه دلیلی باید برای توقف سیاست های خرابکارانه حکومت، به حمایت و پشتیبانی از خود خرابکاران کشیده شویم. فرض کنید حکومت با ماجراجویی جنگی را تحمیل کند. آزادیخواهان علیه جنگ موضع دارند. اگر حکومت ناچار شود دست از جنگ بردارد، بدون تردید به سود جامعه است. اما خطای بزرگی است قبل از اینکه عامل این سیاست افشا و طرد و منزوی شود، حمایت و پشتیبانی از حکومت برجسته گردد. جنگ ایران و عراق نمونه خوبی است. خمینی با لجاجت و به قیمت جان هزاران انسان جنگ را تا آخرین لحظات ادامه داد و موقعیت های بسیار خوبی را سوزاند. اما زمانی که نه راه پیش داشت و نه راه پس، جام زهر را سرکشید. آیا کار خمینی قابل پشتیبانی بود؟ شکی نیست توقف جنگ به سود مردم بود، اما دلیلی برای پشتیبانی از او وجود نداشت. خمینی قبل از هر چیز، باید به خاطر سیاست جنایتکارانه جنگی اش، که به مرگ هزاران نفر انجامید، زیر سؤال می رفت. نه اینکه از او حمایت و پشتیبانی می شد.

در مقابل، خطای دیگری وجود دارد و آن نادیده گرفتن برخی اقدامات مثبت به سود مردم است. نیروئی که این اقدامات را به خاطر سیاستهای مخرب حکومت نادیده بگیرد، به خطا می رود. ما واهمه ای از بیان هر اقدام ولو کوچک به سود مردم نداریم. نه تنها در برابر آنها قرار نمی گیریم، بلکه از این اقدامات استقبال هم می کنیم. امروز مذاکره با آمریکا و غرب برای حل بحران اتمی مثبت است. ما سالهاست که این سیاست را بیان کرده و در سطح جامعه از آن دفاع

کرده ایم. اکنون که این سیاست توسط دولت روحانی پیش می رود، به سود مردم بوده و ما از آن استقبال می کنیم. اما پیش از آنکه به حمایت از دولت روحانی بپردازیم بلافاصله این پرسش را داریم که علت ادامه سیاست زیانبار برای مردم و کشور، چه بوده است؟ عاملین آن در قدرت چه کسانی هستند؟ قهرمان معرفی کردن و پشتیبانی از کسانی که خود در این سیستم سالها مسئولیت فردی و جمعی داشته اند کاملا ناجاست. ما اگر بخواهیم سیاست حمایتی داشته باشیم از سیاست جریانات آزادیخواهی در اپوزیسیون دفاع می کنیم، که سالها از داشتن مناسبات عادلانه و شفاف با همه کشورهای جهان دفاع کرده اند. همان نیروهایی که نظراتشان توسط همین حکومت سانسور و نادیده گرفته شده است. بنابراین ما هر قدمی را، که در جهت منافع مردم و دست برداشتن از خرابکاری های گذشته برداشته شود، مثبت می دانیم و از نارسائیهای با صراحت و روشنی انتقاد خواهیم نمود. آزادی زندانیان سیاسی مثبت است و ما از آن استقبال خواهیم نمود. اما اگر آزادی زندانیان با اعاده حیثیت از زندانیان سیاسی همراه شود و حکومت یا جناحی از حکومت از آنها و از جامعه به خاطر سیاست سرکوبگرانه اش پوزش بخواهد، این اقدام نه تنها قابل پشتیبانی، که شایسته حمایت است. چون راه تکرار آن مسدود می شود. اما اگر زندانیان سیاسی عفو داده شود و بخشوده شوند این اقدام به رغم مثبت بودنش، قابل پشتیبانی نیست. چون هنوز از زشتکاری های حکومت دفاع می شود و امکان تکرار آن وجود دارد. حمایت از نیروئی که راه تکرار فاجعه را نمی بندد، توهم پراکنی و مضر به حال جامعه است.

سوم آبان ۹۲ برابر ۲۵ اکتبر ۲۰۱۳

زیرنویس:

(۱) تغییر سیاست خامنه ای برای رفتن پای مذاکره با آمریکا توسط برخی کادرها و جریانات سیاسی از مدتها پیش مطرح شد. از جمله کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران به تاریخ بهمن ماه ۹۱ در این باره چنین ارزیابی نموده است:

” به رغم سخنان صریح خامنه ای که مذاکره با آمریکا را مردود شمرده است اما همه تاکیدات او حاکی از فشار طاقت فرسائی است که به جمهوری اسلامی وارد می شود. خامنه ای با اشاره به سخنان آمریکایی ها، مبنی بر اینکه گفته بودند توپ در زمین ایران است، چنین گله می کند: ”توپ در زمین شماست. چرا که شما باید پاسخگو

باشید که آیا سخن گفتن از مذاکره همزمان با ادامه فشار و تهدید، اصولاً معنایی دارد؟" در مجموع قطعیتی در گفتار خامنه ای در رابطه با عدم مذاکره با آمریکا وجود نداشت. سخنان او مشروط بود. او در بخش دیگری از سخنانش می گوید: "مذاکره برای اثبات حسن نیت است، شما از سر سوء نیت دهها کار انجام می دهید و بعد به زبان می گوید مذاکره! آیا ملت ایران می تواند باور کند که شما حسن نیت دارید؟" این سخنان در حالی بیان می شود که فشار تحریمها در کنار بی کفایتی مدیران ارشد این حکومت، زندگی مردم را بسیار دشوار نموده است. در فاصله تشدید تحریمها، درآمد ارزی حدود ۶۰ درصد کم شده است. بیکاری سیر صعودی طی کرده و گرانی بیداد می کند. ارزش ریال بسیار پائین آمده و یک یورو به بیش از ۵۰ هزار ریال رسیده است. خطر برآمد جنبش و رشد اعتراضات مردم از چشم حاکمان پنهان نمانده است. به همین دلیل است که میل حکومت به مذاکره با آمریکا برای خلاصی از شرایط دشواری که خود و جامعه را در آن گرفتار کرده اند، به وضوح عیان است."

ساکنان اشرف، "دوزخیان روی زمین"

مهرداد درویش پور

تمامی اسرای دست بسته با تیر خلاص کشته می شوند. وزارت امور خارجه آمریکا گرچه از اطلاعی سپاه ابراز نگرانی کرده است و برخورد نیروهای سپاه به این مسئله بسیار فعال است، اما گویا آنرا هنوز دلیلی برای پرسش درباره نقش حکومت ایران در این جنایت ندیده است.

قتل فجیع ۵۲ تن مجاهد بدون اسلحه، بی دفاع در قرارگاه اشرف که بسیاری از آنها با تیر خلاص از پای درآمدند، یکی از بیرحمانه ترین و دلخراش ترین جنایاتی است که جامعه ایرانی شاهد آن بوده است. خبر تکان دهنده ای که یکی از مهمترین موضوعات رسانه های فارسی زبان در هفته پیش بود. در این میان شاهد چهار دسته واکنش های مختلف بودیم: ۱ حکومت های ایران و عراق، ۲ واکنش جهانی، ۳ واکنش

ایرانیان در خارج از کشور، ۴ و واکنش رهبران سازمان مجاهدین، در این گفتار نگاهی به این واکنش‌ها و پیامدهای این حادثه می‌اندازیم.

۱- اظهار نظر دولت مالکی مبنی بر ابراز بی‌اطلاعی، انکار نقش خود و نسبت دادن این جنایت به درگیری‌های داخلی در قرارگاه اشرف و سپس وعده تحقیق برای پیدا کردن عاملان آن دور از انتظار نبود. دولت عراق رسماً بنا بر توافقات بین المللی مسئولیت امنیت اردوگاه اشرف را بر عهده دارد و حتی اگر خود مسئول مستقیم این عملیات باشد، نمی‌تواند مسئولیت آن را با توجه به توافقات بین المللی اش در حمایت از امنیت مجاهدین بر عهده گیرد. هر نوع اعتراف به دست داشتن در این حمله با توجه به کم و کیف آن، خطر مداخله سیاسی جهانی را در این زمینه افزایش خواهد داد که نه دولت عراق و نه ایران خواهان آن نیستند.

همچنین هلهله شادی سپاه پاسداران از ضربه هولناک به متشکل‌ترین نیروی سیاسی مخالف جمهوری اسلامی ایران که سپاه در بیانیه خود "ذلت و نابودی" آنان را طلب کرده است، کسی را شگفت زده نکرد. تقدیر سپاه از "فرزندان رشید مجاهدین عراقی" که با "اقدامی انقلابی انتقام تاریخی خود را از مجاهدین" گرفته‌اند و اشاره وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی که "ممکن است آنها با دولت عراق مقابله کرده باشند و عراق نیز از حاکمیت خود دفاع کرده است"، تلویحاً بر نقش دولت عراق در سازماندهی این جنایت مهر تائید می‌زند. علاوه بر آن با توجه به روابط تنگاتنگ دولت عراق و جمهوری اسلامی ایران، سوابق حمله به قرارگاه اشرف و به ویژه در پی واکنش سپاه در پشتیبانی از این جنایت، گمانه زنی در باره نقش جمهوری اسلامی ایران در این حادثه را دامن زده است.

اطلاعیه سپاه پاسداران و برخی فرماندهان سپاه که این عملیات را مهمتر از مرصاد دانستند، به روشنی از انگیزه‌های مشارکت احتمالی مستقیم و یا غیر مستقیم در سازماندهی و یا پشتیبانی از این حمله پرده برمی‌دارد. به نظر می‌رسد سپاه و حکومت ایران در بیست و پنجمین سالگرد عملیات مرصاد و قتل عام زندانیان سیاسی در پی آنند با اظهار شادی از نابود ساختن مخالفان در پی مرعوب ساختن آنها و نمایش نفوذ حتی در خارج از مرزهای ایرانند. اما به نظر می‌رسد سپاه و دیگر مقامات جمهوری اسلامی با انتشار این اطلاعیه در پی آنند که به غرب و امریکا نیز پیام دهند که قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران را در ورای مرزهای آن نباید دست کم گرفت و هم از این

رو از به سود آنها است در حمله نظامی به سوریه خویشتندار باشند. علاوه بر آن به نظر می‌رسد فرماندهان نظامی سپاه با انتشار این اطلاعیه و دیگر اظهارنظرهای خود خواسته‌اند به کسانی که امید بسته‌اند با انتخاب روحانی‌فضا به تدریج لیبرالیزه شود پیام دهند که افراط‌گرایان و خشونت‌طلبان هوادار رهبر و در درجه اول سپاه پاسداران حرف آخر را می‌زنند. به هر رو این گونه واکنش‌ها می‌تواند به گسترش قطب‌بندی در جامعه و در فضای سیاسی بین‌المللی منجر شود، به گونه‌ای که عرصه بر دولت روحانی در تلاش به منظور تعامل در عرصه داخلی و بین‌المللی تنگ شود و نقش "دولت تعامل" بی‌رنگ‌تر از هر زمان دیگر شود. به نظر می‌رسد سوریه خط قرمز جمهوری اسلامی است و جمهوری اسلامی کوشیده است با بهره‌جویی از این حادثه و قدرت‌نمایی به آمریکا فشار وارد کند. فشارهایی که در کنار فشار بین‌المللی علیه حمله نظامی به سوریه در محاسبات دولت آمریکا خواه ناخواه نقش ایفا خواهد کرد که برخی از علائم آن از هم اکنون پیداست.

۲- واکنش نسبتاً ضعیف دولت آمریکا و سازمان ملل و مهمتر از آن سکوت بیشتر دولت‌های غربی و رسانه‌های بین‌المللی دور از انتظار بود. سازمان ملل از این فاجعه تنها به عنوان "جنایت هولناک" نام برد و آنرا در ردیف "جنایات جنگی" و یا "جنایت علیه بشریت" قرار نداد و مهمتر از آن حتی خواستار تحقیق منابع بیطرف و بین‌المللی در این زمینه نشد. دبیرکل سازمان ملل نیز تنها از دولت عراق - که خود متهم به سازماندهی این جنایت است - خواستار حفظ امنیت ساکنان اشرف و تحقیق درباره این "حادثه ناگوار" شد. وزارت امور خارجه آمریکا نیز که این جنایت را محکوم کرد، اشاره‌ای به نقش احتمالی حکومت ایران یا خود دولت عراق حتی با اتکا به بیانیه سپاه نکرد و حتی از ضرورت ارسال هیئت بین‌المللی بیطرف برای بررسی این حادثه سخن نگفت، بلکه تنها بر مسئولیت دولت عراق در حفظ امنیت ساکنان اشرف و تحقیق درباره این حادثه تأکید کرد. نماینده سازمان ملل در عراق نیز تأکید کرد که بازدید آنها از کمپ اشرف، تنها جنبه انسان‌دوستانه داشته و "تحقیق رسمی" در باره این جنایت در حیطه کار این گروه نیست. بدتر از همه اما سکوت رسانه‌های بزرگ بین‌المللی بود که بسیاری از آنها حتی کلامی در باره این جنایت هولناک بر زبان نیاوردند.

اگر سازمان ملل نفس این حادثه (کشتن افراد بدون قدرت دفاع و اسیر) را جنایت جنگی و یا جنایت علیه بشریت می‌خواند، ناگزیر می‌

بایست رسماً در برابر نقض معاهده های بین المللی حقوق ملل و کنش جدی تر نشان می داد. اما به نظر نمی رسد در لحظه حاضر چنین تمایلی به آن وجود داشته باشند و حتی آمریکا و غرب خواهان چنین مداخله ای باشند. آیا تلاش آمریکا و غرب برای توافق با ایران در مذاکرات هسته ای علت این سکوت و بی تفاوتی نسبی در برابر این جنایت است؟ و یا شاید تمرکز آمریکا بر سر جلب حمایت بین المللی برای حمله نظامی احتمالی به سوریه و تلاش برای باز داشتن ایران از مداخله گسترده تر در سوریه باعث شده است نسبت به این حادثه واکنش سنگینی از خود نشان ندهد؟ به ویژه آن که مخالفت گسترده با حمله نظامی به سوریه دولت اوباما را در مخمصه قرار داده است و آنرا به عقب نشینی هایی واداشته است. به هر رو موضع محتاطانه آمریکا و غرب و سکوت رسانه های بین المللی شاید در راستای جلوگیری از خصمانه تر شدن روابط با ایران و فرصت دادن به دولت روحانی برای پیشبرد مذاکرات هسته ای قابل درک باشد.

۳- واکنش جامعه ایرانی خارج از کشور نیز قابل مکت و شاید شگفت انگیز بود. ایرانیان خارج از کشور به طور عمومی در برابر جنایاتی به مراتب از این کوچک تر واکنش های به مراتب نیرومندتری نشان داده اند. اما بیشتر واکنش ها در برابر این جنایت بزرگ نسبتاً سرد بود. به گونه ای که جز خود مجاهدین - هیچ کس در هیچ نقطه ای از جهان- در اعتراض به این جنایت بزرگ حتی تظاهراتی برگزار نکرد. شاید ترس از تداعی شدن با مجاهدین - به ویژه برای مردمی که به ایران رفت و آمد می کنند - و یا نظر نه چندان مثبت ایرانیان به سازمان مجاهدین دلیل این انفعال عمومی باشد. اما حتی در اغلب اعلامیه های منتشر شده توسط گروه های گوناگون اپوزیسیون و کنشگران سیاسی و اجتماعی فعال نیز همدردی چندانی با مجاهدین به چشم نمی خورد. در بیشتر این بیانیه ها در کنار محکوم کردن حکومت ایران و عراق، رهبری مجاهدین نیز به دلیل اصرارشان در باقی نگاه داشتن این افراد در کمپ اشرف شریک جرم خوانده شده اند. در برخی از اطلاعیه های دیگر اگر هم به نقش و مسئولیت رهبران سازمان اشاره نشده باشد، دستکم بر مرزبندی و اشاره به "اختلافات عمیق" با مجاهدین تاکید شده است تا مبادا این همدردی ها مورد بهره برداری احتمالی قرار گیرد. برخی از اظهار نظرها پراکنده در فضای مجازی چنان به افراط گرائیده اند که نظیر دولت مالکی این اقدام را به خود مجاهدین و "درگیری های داخلی" نسبت داده اند و از آن بدتر حتی از ابراز خوشحالی رهبران مجاهدین از این فاجعه سخن گفته اند!

از منظر حقوق بشر اما صرف نظر از نقش و مسئولیت سیاست های رهبری مجاهدین - می بایست بر ضرورت دفاع بی قید و شرط از حق حیات آنها و محکوم کردن این جنایت تاکید کرد. اما و اگر گذاشتن و تردید در این باره، می تواند نشان از درونی نشدن و عدم وفاداری به ارزش های حقوق بشری در میان ایرانیان باشد. بیشتر واکنش ها نشان می دهند که گرایش نیرومندی در جامعه ایرانی همچنان دفاع از حقوق بشر را همچون گذشته تابع مصالح و دیدگاه های سیاسی خود می سازد. حال آن که در لحظه حاضر می بایست ضمن محکوم کردن این جنایت و درخواست تحقیق توسط مراجع بین المللی برای شناسایی و مجازات عاملان این جنایت، بر چگونگی جلوگیری از تکرار آن و تامین جان امنیت ساکنان اشرف و لیبرتی تمرکز یافت. انتقال فوری بازماندگان اشرف و لیبرتی به کشور ثالث و تضمین امنیت آن ها تا آن هنگام، می تواند نقطه مشترک هر راه حل عمومی حقوق بشری باشد که باید از آن دفاع کرد. بی اعتنایی در دفاع از حقوق بشر مجاهدین همچون بی اعتنایی در برابر اعدام های بیرحمانه مخالفان در سالیان نخستین پس از انقلاب می تواند پیامدهای سنگینی برای جامعه ایرانی و فرایند نهادینه کردن ارزش های دمکراتیک و حقوق بشری در آن را در بر داشته باشد.

۴- رفتار رهبری سازمان مجاهدین نیز در برابر این جنایت چندان خالی از شگفتی نیست. نخست آن که رهبر اصلی مجاهدین مسعود رجوی تا کنون سخنی در این باره نگفته است. دیگر آن که رهبران مجاهدین و از جمله مریم رجوی در سخنرانی خود بار دیگر به جای بررسی اشتباهات در محاسبه های سازمان - که تاکنون قربانیان سنگینی از آنان گرفته است- قربانی شدن گروهی بی دفاع در قرارگاه نظامی اشرف را با کمون پاریس و تاثیرات آتی آن مقایسه می کنند! برآستی روشن نیست چگونه ممکن است قیام دهها هزار مردمی که در نبردی آگاهانه، رویاروی اما نابرابر در برابر دشمن از پای درآمدند را بتوان با قربانی شدن ۵۲ مجاهد بی دفاع که روحشان نیز از این عملیات غافلگیرانه کماندوهای مرگ بیخبر بوده است، قابل مقایسه دانست. آیا این تلویحا به معنای اعتراق به آن است که مجاهدین به رغم آگاهی از سرنوشت شان در اشرف عامدانه بر ماندن در آنجا اصرار داشته اند؟ برآستی هنوز روشن نیست چرا به رغم روشن بودن احتمال حمله دوباره به قرارگاه اشرف، همچنان ۱۰۰ تن از مهمترین رهبران سازمان مجاهدین که حتی امکان دفاع از خود را نداشتند در آنجا باقی مانده بودند؟ پاسخ رهبران سازمان به این پرسش و انتقاد چیست؟

حتی جانشین فرمانده سپاه پاسداران به گونه ای تحریک امیز و با رجز خوانی به این مسئله اشاره کرده و می گوید اگر رجوی کشته نشده باشد، توجیه ناپذیری این اشتباه او را به سکوت واداشته است. توضیحات رهبران سازمان مبنی بر باقی ماندن این افراد به قصد فروش اموال باقی مانده و رتق وفتق امور اشرف، به سختی ممکن است کسی را متقاعد کند. آیا خوش بینی مجاهدین در دست کم گرفتن قدرت رژیم و یا امید به حمله نظامی زودرس به ایران بار دیگر از آنان قربانی گرفته است؟

به نظر می رسد پس از عملیات فروغ جاودان، این بزرگترین ضربه ای است که سازمان مجاهدین بدلیل محاسبات غیر واقع بینانه از موقعیت خود، حکومت و شرایط بین المللی خورده اند. سازمان مجاهدین خلق ایران به رغم آن که با یکی از سنگین ترین تلفات نظامی و انسانی در طول حیات خود - آنهم در این شکل بیرحمانه و ضد بشری - روبرو شد، نتوانست به دلیل سیاست های تا کنونی خود همدردی درخور توجهی را در میان ایرانیان و یا در عرصه بین المللی برانگیزد یا دستکم پیروزی سیاسی معینی را به یمن این حادثه دردناک نصیب خود سازد.

گویی اشرفیانی که روزی قرار بود بنا بر وعده رهبران خود پیش قراولان ارتش آزادی ایران شوند، با سرنوشت دردناک "دوزخیان روی زمین" از هر سو قربانی روبرو شدند. چه آنان که به اختیار و یا به اجبار ماندند و رفتند.

هنوز روشن نیست تاثیر این جنایت عظیم آیا باز هم به بسته تر شدن این سازمان و سیاست های افراطی تر و عملیات انتقامی توسط آنان منجر خواهد شد و یا با گسترش نگاه انتقادی و تجدید نظر در سیاست های تاکنونی و یا گسترش اعتراضات و شکاف در درون آن سازمان روبرو خواهیم شد.

می توان به مجاهدین و نقش مسئولان آن در این فاجعه و دیگر سیاست های آن انتقادات بسیار داشت و برای تبدیل آن به یک سازمان سیاسی باز آرزو و تلاش کرد. اما در لحظه حاضر می بایست به دفاع از حقوق بشر آنان و حق حیات، امنیت و خواست انتقال فوری اشان به کشوری ثالث پرداخت.

به نقل از بی بی سی

پی نوشت: ساعاتی از نگارش این نوشته نگذشته بود که کمپ اشرف یکسره تخلیه شد. امری که ای کاش پیش از این رخداد صورت میگرفت تا

با چنین تلفاتی روبرو نمی شدیم. در این نوشته به سرنوشت ۷ تن از افراد ناپدیدشده که درخواست آزادی و امنیت آنان نیز مطرح است، اشاره نشده است. با وجود آن که سازمان مجاهدین آنرا اعلام کرده است، شایعاتی در مورد هویت برخی از این دستگیر شدگان در فضای مجازی پخش شده است. از جمله گفته می شود علت حمله تلاش برای دستگیری مسعود رجوی بوده است. همچنین دست بسته بودن بسیاری از کشته شدگان این گمانه زنی را دامن میزند که هدف اولیه به گروگان گرفتن و ربودن تمامی آنها بوده است و با نیمه کار ماندن عملیات - جز ۷ تن که از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست - تمامی اسرای دست بسته با تیر خلاص کشته می شوند. وزارت امور خارجه آمریکا گرچه از اطلاعیه سپاه ابراز نگرانی کرده است و برخورد نیروهای سپاه به این مسئله بسیار فعال است، اما گویا آنرا هنوز دلیلی برای پرسش درباره نقش حکومت ایران در این جنایت ندیده است.

جمهوری خواهان دمکرات و سکولار، آینده سازان ایرانند!

مهرداد درویش پور

کم رنگ شدن خطر جنگ، عقب نشینی سیاست های لجام گسیخته بنیادگرایی اسلامی و هموار شدن زمینه پایان بخشیدن به تحریم های فلج کننده ای که زندگی مردم را با وخامت بیشتر روبرو ساخته است، به سود جامعه است. اما جامعه ایران با مطالبات دیگری همچون پایان بخشیدن به استبداد دینی، حقوق بشر، دمکراسی، رفاه و عدالت اجتماعی، تامین حقوق شهروندی، رفع تبعیض جنسیتی و اتنیکی، آزادی زندانیان سیاسی، جدایی دین و دولت، انتخابات آزاد و دهها خواست دیگر نیز روبرو است که برای آن باید پیکار کرد.

متن کتبی سخنرانی در چهارمین همایش اتحاد برای پیشبرد سکولار
دمکراسی در ایران

دوستان گرامی، حضار محترم!

درودهای گرم و صمیمانه مرا از راه دور بپذیرید. بسیار متاسفم که امکان حضورمستقیم در گردهمایی سراسری پرقدر شما را برای بار دوم از دست میدهم. اما دل من با شما و دیگر نیروهای جمهوری خواهی است که در آنجا حضور دارند و با دقت گفتگوها و تصمیمات شما را دنبال می‌کنم. همچون یک فعال جمهوری خواه همیشه به نزدیکی کل جمهوری خواهان ایران اندیشه ام و به سهم خود برای آن کوشیده ام و هرگز کوشش‌های خود را به دفاع از هستی و دیدگاه‌های یک گرایش خاص جمهوری خواهی که خود نیز در شکل‌گیری و تداوم آن از آغاز تا به امروز نقش داشته ام، خلاصه نکرده ام. بگذریم از این که دیگر هیچ مسئولیتی را عهده دار نیستم و بیشتر ترجیح می‌دهم به عنوان یک جامعه شناس و فعال جمهوری خواه به تولید گفتمان‌های نظری بپردازم.

نیک که بنگریم باوجود پراکندگی تشکل‌های گوناگون جمهوری خواهان ایران - که گذشته از تفاوت‌های سیاسی ریشه در خودشیفتگی و فرهنگ سکتاریستی و شاید موقعیت کم و بیش حاشیه‌ای فعالیت سیاسی در تبعید دارد- در یک سال اخیر گرایش به همگرایی، ایجاد قطب نیرومند جمهوری خواهی و حتی وحدت جمهوری خواهان ایران در سازمان و یا بلوکی واحد بیش از پیش قوت گرفته است. بی‌شک تحرک‌ها و کنفرانس‌ها و همایش‌های ارزشمندی که در خارج از کشور توسط نیروهای گوناگون جمهوری خواه به ویژه از سال گذشته به این سو صورت گرفته است، نقش برجسته‌ای در گسترش گفتمان‌های دمکراسی، جدایی دین و دولت و برجسته کردن اندیشه جمهوری داشته است. چپ‌های دمکرات، دین باوران طرفدار جدایی دین و دولت و ملی‌گرایان نیروی اصلی بستر ساز این گرایش سیاسی بوده و هستند. با این همه، دستاوردها آنچنان که باید رضایت بخش نیست. وقت آن رسیده است که گفتمان‌های سیاسی و فرهنگی دمکراتیک و عدالت‌جویانه و سکولار در سرزمینمان از پيله‌های گروهی، فرقه‌ای و خانوادگی سردر آورده و بستری مشترک برای کل نیروهای جمهوری خواه دمکرات و سکولار شود. من به سهم خود - چه در جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران که در گردهمایی اخیر خود طرح پروژه همگرایی جمهوری خواهان را تصویب کرد و چه در کنفرانس‌های دیگر جریان‌های جمهوری خواه و یا در نشست‌های مشترک با دیگر جمهوری خواهان - همواره از ایده همگرایی جمهوری خواهان به جای واگرایی و ضرورت ایجاد قطب بزرگ جمهوری خواهی و فراتر از آن امکان‌پذیری وحدت جمهوری خواهان ایران دفاع کرده ام. در این راستا از تلاش ۳ جریان جمهوری خواه اتحاد برای پیشبرد سکولار دمکراسی، اتحاد جمهوری خواهان ایران و سازمان جمهوری خواهان

ایران برای وحدت که در این گردهمایی نیز برای آن تلاش می شود، به گرمی استقبال می کنم و امیدوارم دیگر جریان های جمهوری خواه نیز آنرا به فال نیک گرفته و برای نزدیکی بیشتر جمهوری خواهان ایران تلاش کنند.

در ایران تلاشی از سوی برخی محافظ سیاسی در جریان است که پیکار سیاسی را به رقابت بین اصول گرایان و ائتلاف اعتدال گرایان و اصلاح طلبان میانه رو خلاصه کرده و رقابت انتخاباتی در ایران را با آنچه در آمریکا و انگلستان و برخی جوامع دو حزبی در جریان است تشبیه کنند. واقعیت اما آن است که در ایران آزادی احزاب و انتخابات آزاد وجود ندارد که روشن شود حضور غیر موثر دیگر جریان های سیاسی در تحولات سیاسی، ناشی از بی علاقه گی مردم به آنان است و یا ناشی از سرکوب های خونینی که جمهوری اسلامی ایران برای محو آنها طی سه و نیم دهه انجام داده است. نه شعار جمهوری ایرانی و خواست پایان بخشیدن به استبداد دینی و شعار مرگ بر اصل ولایت فقیه در جنبش سبز کم رنگ بود و نه خواست فراگیر جدایی دین و دولت در جامعه قابل انکار است. علاوه بر آن ایده های جمهوری، جدایی دین و دولت و دمکراسی پارلمانی در گروه های فرهیخته و نخبگان سیاسی، فرهنگی و تکنوکرات و تحصیل کرده ایران عمیقاً ریشه دارد. علاوه بر آن این واقعیت که جمهوری خواهان در خارج از کشور یکی از قدرتمندترین گرایشات سیاسی را تشکیل می دهند، به خودی خود نشانگر آن است در فضای آزاد، صدای سومی بر فراز رقابت اصلاح طلبان و اصول گرایان نیز وجود دارد. صدایی که برای برچیدن استبداد دینی، تغییر قانون اساسی و تحول مسالمت آمیز در ایران پافشاری می کند و مصمم است در حیات سیاسی ایران نقش مستقل خود را ایفا کند. از نظر من توقف پیشروی بنیادگرایی اسلامی در جریان انتخابات اخیر و هرگونه تلاشی برای حل بحران هسته ای ایران و گسترش مشی اعتدال در جامعه - چه ناشی از عقب نشینی حکومت باشد و چه توسط مردم به آن تحمیل شده باشد - به سود آینده ایران است. کم رنگ شدن خطر جنگ، عقب نشینی سیاست های لجام گسیخته بنیادگرایی اسلامی و هموار شدن زمینه پایان بخشیدن به تحریم های فلج کننده ای که زندگی مردم را با وخامت بیشتر روبرو ساخته است، به سود جامعه است. اما جامعه ایران با مطالبات دیگری همچون پایان بخشیدن به استبداد دینی، حقوق بشر، دمکراسی، رفاه و عدالت اجتماعی، تامین حقوق شهروندی، رفع تبعیض جنسیتی و اتنیکی، آزادی زندانیان سیاسی، جدایی دین و دولت، انتخابات آزاد و دهها خواست دیگر نیز روبرو است که برای آن باید پیکار کرد. جمهوری خواهان ایران به عنوان نیروی تحول خواه که با

اقتدار موروئی، دینی و ایدئولوژیک مخالفند و از روش های مبارزه مدنی و مسالمت آمیز دفاع می کنند، با اتحاد صفوف خود می توانند در پی ریزی آینده ایران نقشی مهم ایفا نمایند. این امر اما نه با عبارت پردازی های آرمان گرایانه و ماکسیمالیستی تامین می شود و نه با دنباله روی و تسلیم طلبی در برابر اقتدار حاکم. حتی نهادینه شدن انتخابات غیر آزاد در ایران که در جریان این انتخابات نیز با آن روبرو شدیم - گرچه گرایش های رادیکال را بیش از هر زمان دیگری به حاشیه رانده است - اما از اهمیت جنبش مطالبه محور نکاسته است. به وارونه، زمینه برآمد آن را افزایش داده است. این صدای سوم آینده ساز آن سرزمین است. امیدوارم همایش شما با گام برداشتن در تقویت این صدا و متحد تر کردن هر چه بیشتر صفوف جمهوری خواهان ایران که به تقویت جامعه مدنی ایران و جنبش های اجتماعی چشم دوخته اند، نقش در خوری ایفا کند.

با دروذهای صمیمانه مهرداد درویش پور

(متن کامل پیام به همایش چهارم اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی در ایران در شیکاگو که به دلیل کمبود وقت تنها به گوشه های از آن در سخنرانی شفاهی از راه دور اشاره شد).